

## بخش چهل و یکم یک دریاچه کویری

روز ۹ مارس کاروان ما از روستا خارج شد. از کوجه‌ها و مزارع روستا عبور کردیم. آخرین شاخه قنات را پشت سر گذاشته و وارد بیابان بی‌آب و علفی شدیم. سطح کویر با لایه‌ای از نمک مانند برف، سپید بود. گاهی بوته‌ای سر از زمین بیرون آورده بود. مسیر حرکت به سمت جنوب غرب و در امتداد مسیلی بود که باران چند روز اخیر ته آن را گلی کرده بود. مه محیط اطراف را پوشانده و شبیه آن بود که از روی زمین بخار بلند می‌شد. کوه‌های مقابل ما درون ابرها بودند.

مسیر از عبور کاروانی که ۵ روز پیش به مقصد بهاباد و یزد حرکت کرده بود حدود یک فوت گود شده بود. رنگ آن به زودی به قهوه‌ای تیره تغییر یافت. سطح آن خشک شده و ترک برداشته بود و لبه‌های تیزی داشت.

به خطرناکترین قسمت مسیر، رودخانه‌ای به عرض ۴۰ و عمق یک متر از جهت شمال شرق می‌آمد نزدیک می‌شدیم. از مردان خواستم این رود را که به آهستگی به سمت یک دریاچه دائمی در جنوب جریان داشت امتحان کنند. سواحل رود به قدری گل بود که عبور شترها غیرممکن می‌نمود. بستر رود در بعضی نقاط نسبتاً سخت بود ولی اگر شتری از مسیر خارج می‌شد مطمئناً در گل گیر می‌کرد. بلد می‌گفت که سال پیش در این رودخانه شتری را از دست داده بود. او می‌گفت که حتی در فصل تابستان هم در گودال‌های ته این رود کم‌عمق، آب وجود داشت و قسمت‌هایی از آن با لایه‌ای از نمک پوشیده می‌شد. در مسیر بهاباد دو رود دیگر هم جریان داشت. رودخانه دوم در فاصله یک فرسنگی جنوب این رود مانع از حرکت ما شد.

من موفق به کسب اطلاعاتی در مورد سرچشمه این ۳ رود نشدم. فقط گفته شد که از مناطقی از کویر که کسی به آنجا نرفته بود عبور می‌کرد. مسلماً این رودها انتهای دلتای یک رود بودند که با رسیدن به ناحیه پست، مسیر خود را تغییر می‌دادند. اغلب پس از بارندگی شدید در منطقه فهانونج آب کمی در آنها جریان می‌یافت و گاهی بدون بارندگی هم آب آنها زیاد می‌شد. به این دلیل می‌توان گفت که سرچشمه آنها در نقاط دور دست قرار داشت. مطمئناً آب مناطق شمالی رود طبس به ویژه کوه شتری در قسمتی به آب این رود اضافه می‌شد. حتی شاید آب رودهای منطقه دهشک در جنوب طبس هم به آن می‌ریخت. به‌خاطر این مانع مسیر ما با انحنائی به سمت شرق تغییر کرد و ما باید دریاچه را دور

می‌زدیم. در امتداد یک مسیل خشک با بستر گلی و پر از بوته در جهت شرق حرکت می‌کردیم. رودخانه کوچکی با سواحل گلی که در ظاهر آب ناچیزی داشت مانع از پیشرفت ما شد. شترها در گل فرو می‌رفتند و ما مجبور بودیم تا راه روستای پرواده که زمین سخت می‌شد از کرانه آن حرکت کنیم.

محمدآباد روستای کوچکی با چند خانه بود که نخلستان و زمین‌های زراعی داشت. در اطراف آن تپه‌هایی وجود داشت که انتهای رشته کوه‌های شرقی بود. مسیر وارد منطقه ماسه‌ای و شنی مسطحی شد که هیچ گیاهی قدرت روئیدن نداشت. هوا ابری بود اما ساعت ۱۱ آفتاب خود را نشان داد. آسمان در جهت جنوب شرق پوشیده از ابرهای ضخیم بود. هرچه در جهت جنوب پیشروی می‌کردیم کوه جمال در سمت چپ از سایر کوه‌ها متمایز می‌شد. بین کوه‌ها دره‌ای پدید آمد که هیچ راهی نداشت. راه دوهوک از بین کوه جمال و کوه مرغو در انتهای رشته کوه‌های سبیدپوش می‌گذشت.

مسیر پرواده کاملاً مشخص بود اما رفت و آمدی در آن انجام نمی‌شد. از چندین آبراه کوچک که از کوه‌هایی در فاصله ۲ کیلومتری آغاز می‌شد گذشتیم. فاصله ما تا کویر در جهت مخالف حدود یک کیلومتر بود. روستای مؤذن آباد با چند کلبه و نخل رفته‌رفته در دور دست جنوب‌شرق نمایان گشت. آب باران منطقه در آبگیر قلعه حوض ماد کاظم جمع شده و توسط آبراهی به سمت کویر می‌رفت. این آب شیرین گوارا بود. چند کوه کم‌ارتفاع در سمت چپ، شبیه ایوان‌هایی به نظر می‌رسیدند. کوه منفرد جمال به چند کوه تقسیم شد. کوه مرغو در جنوب شرق نمایان بود و در بین این دو کوه چند کوه کم‌ارتفاع وجود داشت. مسیر دوهوک از گذری در بالای آنها می‌گذشت.

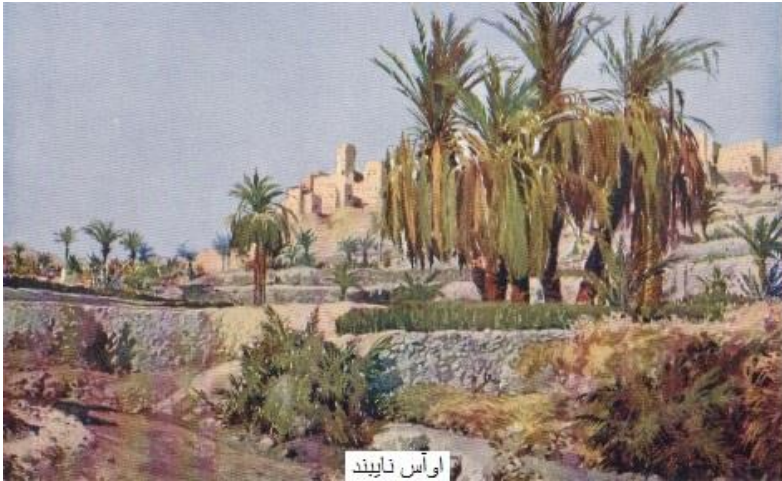
کمربندهای زیر در مسیر دیده می‌شد. یکی کمربندی بود که سخت و خشک بود و ماسه و شن‌های ریزی داشت. پوشش گیاهی آن بی‌اندازه کم بود. دومی کمربند زردی از گل سخت با شیب ناچیز بود. سومی کمربند سفیدی بود که به سمت مرکز شیب داشت. کمربند چهارم کویر مسطحی بود که سطح آن را آب فرا گرفته بود.

روستای مؤذن‌آباد یک ده کوچک و خوبی بود. نخل‌های زیادی نداشت اما به آن چند نخل معدود که وجود داشت رسیدگی شده و روستا را زیبا کرده بود. ارک کاه گلی ۴ گوش آن با برج‌های گرد در گوشه‌ها هنوز پابرجا بود. بالای دیوارها کنگره داشت و بین دندانها برآمدگی‌های گلی خشک شبیه استالاکتیت به نظر می‌رسید. کاملاً مشخص بود که باران این قلعه را که برای مقابله با حمله بلوچ‌ها ساخته شده بود فرسایش داده بود.

مسیر از میان دیوار قلعه و خندق آن امتداد داشت. مزارع روستا در سمت چپ، چند متر بالاتر از مسیر بود. در اطراف مزارع آبادی نخل‌هایی وجود داشت تا سایه آنها از تبخیر سریع آب جلوگیری کند. در گوشه‌های مقداری آب در ته آبگیری بود که شترها از آن رفع تشنگی کردند.

از روستا خارج شده و از محوطه مسطح بدون حیات به سمت دریاچه حرکت نمودیم. از دیدن چند لکه سیاه در مقابل خود متعجب شدم. دو مرد، یک زن و یک بچه با چند شتر بودند که روز گذشته از پرواده حرکت بودند. در کنار یک حوض بدون نام در نزدیکی آبراهی که پس از یک کیلومتر به دریاچه می‌رسید اطراق کرده و چادرها را برپا کردیم.

در طول قسمت آخر سفر، دریاچه در سمت راست مسیر بود. از انعکاس نور آفتاب مشخص بود که این یک سراب نبود. من برای مطالعات و گرفتن چند عکس به داخل مسیل رفتم. در سواحل آن چند بوته روئیده بود. آبراه خشکی به کویر منتهی می‌شد. در جای‌جای آن لکه‌های سفید نمک می‌درخشید. لایه فوقانی آن خشک اما لایه زیرین نمناک بود.



نزدیکترین ساحل کویر که خلیج‌ها و زبان‌های کوچکی بین جنوب و شمال غرب داشت گل نمک‌آلود، خشک و سخت شده بود. کاملاً پیدا بود که سطح صاف آن پس از باران‌های چند روز اخیر زیر آب قرار داشت و بعضی نقاط آن مرطوب بود. مسیل در محل رسیدن به کویر ۴۰ متر عرض داشت. عرض کمر بند کویری در دور دست جنوب و جنوب‌شرق به حدود یک میل سوئدی می‌رسید. عرض دریاچه در این قسمت هم یک میل سوئدی بود و در میان کویر بسیار عجیب به نظر می‌رسید. آب در نزدیکی کرانه چند سانتیمتر عمق داشت اما در وسط دریاچه عمق آن بیشتر بود. غلظت نمک آب بسیار زیاد بود. زمین کویر تحمل وزن ما را داشت و از روی لکه‌های نمک می‌شد تا وسط دریاچه رفت. ضخامت لایه نمک حدود یک سانتیمتر بود.

گفته شد که این دریاچه دائمی بود و حتی تابستان‌های گرم هم خشک نمی‌شد. احتمالاً به خاطر نزدیک بودن عمق آن به سفره آب زیرزمینی بود. کاملاً پیدا بود که این دریاچه در پست‌ترین نقطه کویر ایجاد شده بود ولی باید گفت که مساحت و عمق آن تغییر می‌کرد و پس از باران‌های شدید به عمق آن افزوده می‌شد. این نکته از لایه گل خشک شده و ترک برداشته از طغیان مسیل مشخص بود. مسلماً در طول تابستان که تبخیر به نهایت شدت خود می‌رسید وسعت آن کاهش می‌یافت. حتماً گل حمل شده توسط مسیل‌ها باید در عمق آن تأثیر داشته باشد. رودخانه‌ای که ما پس از خروج از فهانونچ دیده بودیم گل زیادی داشت اما گل آن رسوب کرده و آب دریاچه زلال بود. اگر این فعل و انفعالات در طول قرن‌ها ادامه یافته بود پس باید این دریاچه خشک و ناپدید می‌گشت. این عمل در سایر قسمت‌های

کویر انجام یافته بود. قسمت‌هایی از کویر بزرگ که ما از آن عبور کرده بودیم به همین ترتیب پدید آمده بود. امکان بقای آب به روی لایه نمکی به مدت طولانی میسر نبود. ما در این منطقه شاهد کویری بودیم که شن‌های آبراه‌ها هنوز پست‌ترین قسمت آن را پر و خشک نکرده بودند. من چنین پدیده‌ای را در کویر سایدام به صورت دریاچه‌های نمک دیده بودم. تخمین وسعت این دریاچه مشکل بود. کرانه‌های آن به ویژه در جهت جنوب‌شرق و شمال‌غرب کاملاً صاف بود. کوچکترین افزایش آب باعث طغیان آن شده و به وسعت دریاچه اضافه می‌کرد. این دریاچه دراز و در امتداد منطقه پست کویر بود. چندین مسیل در ساحل شرقی به آن می‌ریخت. مشخصات آن چنان واضح بود که من در مورد پدید آمدن آن شکی نداشتم. وجود تراس‌هایی در سواحل آن نمایانگر وسعت بیشتر دریاچه در زمان‌های گذشته بود. این دریاچه نام نداشت. برخی آن را آب کویر و برخی فقط آب می‌خواندند. تعدادی هم آن را دریا می‌نامیدند. این دریاچه به پی‌بردن به طرز پیدایش کویر بزرگ کمک فراوانی می‌کرد. من پس از دیدن آن که به روی نقشه ایران وجود نداشت پی‌بردم که کویر بزرگ هم روزی در چنین شرایطی بوده و از یک یا چند دریاچه پدید آمده است. کوه شتری که از رباط گور مانند رشته کوهی دیده می‌شد از این نقطه به زحمت پیدا بود. پس از چند روز فقط به صورت یک کوه منفرد رؤیت می‌شد. کوه‌های دیگر سمت جنوب محو شده و فقط به صورت یک کوه منفرد به نام کوه ترشو دیده می‌شدند. کوه مرغو هم به روی نقشه انگلیسی مشخص نشده بود و این منطقه در مجموع بسیار سر در گم ترسیم شده بود.

هنگام غروب یک عقرب زرد رنگ در کنار منقل در داخل چادر من دیده شد. گرمای منقل او را سر حال کرده بود و گرنه هنوز فصل جنب و جوش این جانوران موزی آغاز نشده بود. من در فکر بودم که این موجودات در این منطقه بدون حیات از چه تغذیه می‌کردند. این علامتی بود که به ما هشدار می‌داد مراقب حشرات سمی باشیم. روز ۱۰ مارس حرکت آغاز شد. به جز حرکت به سمت جنوب‌شرق و روستای پرواده راهی نداشتیم. پس از این روستا امکان تغییر جهت به غرب میسر بود و گرنه دریاچه و کویر مرطوب سر راه ما واقع شده بودند. سیدی که ۶ شتر به ما کرایه داده بود در آخرین لحظه با مقدار زیادی نان که به روی شتر هفتم حمل می‌کرد رسید. با راهنمایی او از مسیر ماسه‌ای که آبراه‌هایی آن را قطع می‌کرد حرکت می‌کردیم.

پس از طی یک فرسنگ به خلیجی از کویر با لکه‌های سیاه و مرطوب رسیدیم. با توجه به عمق رد پای شترهای گذشته مسیر جدیداً گلی شده بود. یک ساعت طول کشید تا از آن عبور کنیم. در شرایط ضروری می‌شد آن را از سمت شرق تا پای کوه‌های کم‌ارتفاعی که از هنگام خروج از طیس با ما همراهی کرده و محدوده دریاچه را مشخص می‌کردند دور زد. رنگ کویر به گل زرد رنگ تغییر کرد. بوته‌هایی به روی برآمدگی‌های کوچکی روئیده و شن روان در پای آنها جمع شده بود. لایه نازکی از شن به روی سطح گلی کویر دیده می‌شد.

ساعت ۹ و نیم هوا بی‌اندازه گرم شد. نسیمی که از جهت شمال‌غرب می‌وزید بسیار به موقع بود. دمای روز از ۱۷ و نیم درجه بالاتر نرفت. آسمان صاف بود و آفتاب، این

سلطان بهار و تابستان گوشه‌ای از قدرت خود را نمایش می‌داد. هر روز که می‌گذشت به شدت گرما افزوده می‌شد. به زودی شاهد تغییر مناظر خواهیم بود و در افق کوه‌های جدیدی در عوض کوه‌های قدیم پدیدار خواهد شد. کوه شتری حالت عجیبی داشت. امتداد غربی آن که ما در رباطگور از آن عبور کردیم کوچکتر شده و به صورت برآمدگی کوچکی دیده می‌شد. مسیر مجدداً سخت شد. گاهی بوته‌های دیده می‌شد. در سر دو فرسخ علامتی با سنگ ساخته شده بود و مسیر به سمت جنوب غربی تغییر یافت تا از کویر گذشته و به بهاباد برسد. این مسیر فقط زمانی استفاده می‌شد که امکان عبور از رود پس از فهانونچ میسر نباشد اما حالا به خاطر گلی و لیز بودن کویر از آن استفاده نمی‌شد. در جنوب غرب، سطح دریاچه دیگری که احتمالاً ادامه دریاچه آب کویر بود دیده شد. شاید یک دیوارچه گلی طبیعی بین این دو وجود داشت. این دریاچه جدید در پای کوه ترشو بود و آب تیره‌ای داشت. مسیر در جهت جنوب غرب از میان ۳ آبراه به عمق ۲ تا ۳ متر که تا حاشیه کویر امتداد داشتند می‌گذشت. این آبراه‌ها انتهای دلتای رودخانه‌ای بودند که از منطقه کوه جمال سرچشمه گرفته بود. بیابان در اطراف آنها پستی و بلندی زیادی داشت. حوض کفه، آب‌انباری با سقف گنبدی و پر از آب شیرین و گوارا بود. مردی مغازه‌ای داشت و چای و قلیان می‌داد و خشکبار هم برای فروش عرضه می‌کرد. در سمت جنوب و جنوب شرق قلّه کوه‌ها فشرده‌تر شده و برج دنداندار کم‌ارتفاعی را ایجاد می‌کردند. تراس‌های سمت چپ اندکی عقب‌نشینی کرده بودند. سطح دریاچه در جنوب غرب پیدا بود و در شمال آن سطح سفید کویر به چشم می‌خورد.

به تعداد آبراه‌ها که جهت تمام آنها به سوی کویر در جنوب غرب بود اضافه شد. در بستر خشک آنها بوته‌هایی روئیده بود. آب باران کوه‌های اطراف در آنها جاری شده و به دریاچه می‌ریخت. وجود بوته‌های فراوان در حرکت شترها اشکالاتی ایجاد می‌کرد و آنها در حال حرکت بوته‌ها را یک لقمه می‌کردند. به آبراهی در امتداد جنوب شرق رسیدیم و مسیر که به سمت خلیج دیگری از کویر در جهت شرق امتداد داشت بسیار خوب شد. به ارتفاع و تعداد بوته‌ها اضافه شد. مدتی در این کمر بند به سمت غرب حرکت کردیم. بوته‌ها و درختچه‌ها از دور مانند نقاط تیره‌ای در زمینه روشن کویر دیده می‌شدند. چاهی به نام صدک، آب شوری داشت.

این آبراه طویل که ما از رباط گور در امتداد آن حرکت کرده بودیم در جنوب شرق تنگتر شد. در طول روز کوه‌هایی دیده می‌شد به ویژه در غرب که شن‌های روان تا پای آنها گسترده بود. مسیر از میان دره‌های پیچ در پیچ تپه‌های نه چندان مرتفع سفید رنگ گذشته و به کویر مسطح با لایه‌ای از نمک رسید. بعضی نقاط آن لیز بود و محل لیز خوردن شترها دیده می‌شد. اینجا و آنجا تیغ‌هایی روئیده بود که ایرانیان به آن بیشه می‌گفتند. مانند آن بود که تیغ‌های زرد از سطح دریاچه نمک خارج شده باشد. از این منطقه پست گذشته و به محلی رسیدیم که سطح شنی منطقه فرورفتگی‌های قاشق‌مانندی به عمق ۲ تا ۵ متر داشت. کویر سفید رنگ که در غرب به کویر شنی می‌رسید همچنان در سمت راست ما امتداد داشت. هرچه بیشتر پیشروی می‌کردیم از عرض کویر نمکی کاسته می‌شد. پس از مدتی نمک فقط در کنار بوته‌ها وجود داشت. ارتفاع محل ۶۱۵ بود.

رفته‌رفته جزئیات کوه مرغو آشکار می‌شد. رنگ آن از آبی روشن که ما از رباط‌گور دیده بودیم به سرخ تبدیل شد. کوه باشکوه نایبند با قلّه برف‌پوش نقره‌ای رنگ هم به خاطر بعد مسافت به همین رنگ مشاهده می‌شد. آبراهی که از مناطق دوهوک سرچشمه می‌گرفت به حوضی به نام حوض پای‌گذر می‌ریخت. چاهی در نزدیکی آن وجود داشت.



نمّه زنان طبس

با رسیدن به حوض حاجی در سمت چپ مسیر، ۶ فرسنگ را طی کرده بودیم. کویر در سمت راست خاتمه یافت اما مناطقی با بوته‌های اندک شرایط کویری داشتند. آبراه‌های متعددی در این منطقه وجود داشت و مشخص بود که آب باران ولو به مقدار اندک در آنها جریان یافته بود. نمک با گل و لای مخلوط شده و شرایط برای پیدایش کویر مهیا بود. درختچه‌ها ۲ تا ۳ متر ارتفاع داشتند. تپه‌ها کاملاً شبیه تپه‌های کویرهای آسیای مرکزی بودند. محیط با بوته‌های فراوان بسیار عجیب به نظر می‌رسید.

مسیر در جهت جنوب‌شرق سربالائی شد و به این ترتیب ما پست‌ترین نقطه کویر را پشت سر گذاشتیم. به محل مرتفعی رسیدیم که آب از یک سو به رود طبس و از سوی دیگر به دشت لوت می‌ریخت. روز بعد در جهت غرب به کویر طبس خواهیم رسید و باید سه سمت این خلیج را دور بزنیم. در این صورت من امکان نداشتم منطقه جنوب غربی آن را به روی نقشه مشخص کنم.

خاک چاه‌های قنات در فاصله ۷ تا ۸ متری هم دیده می‌شد و مسیر از میان آنها عبور می‌کرد. اوآس پرواده از ابتدای امروز به چشم می‌خورد. رفته‌رفته نخلستان‌های آن از هم متمایز شد. بالاخره به روستا رسیده و از زیر نخل‌ها گذشتیم. از کنار ارک روستا با برج‌هایی که کلبه‌هایی دور تا دور آن را فرا گرفته بود عبور کردیم. عکس نخل‌ها در آبیگری افتاده بود. هنگام برپا کردن چادرها من از روستا چند عکس گرفتم. تعداد اندکی از اهالی در آبادی بودند. گله‌های حیوانات اهلی، الاغ‌ها، شترها و چند مرغ و خروس در روستا دیده شد اما سگی وجود نداشت. در مجموع در این منطقه از ایران سگ کمیاب بود. پرواده ۳۹ نفر سکنه داشت که در ۸ خانه زندگی می‌کردند. در روستا خرما، گندم، ذرت، جو، لیبو و پنبه به عمل می‌آمد و چند درخت میوه هم داشتند. ۲۰۰ شتری که در اطراف روستا چرا می‌کردند شترهای طبس بودند. قنات آن از کوه‌های پیکان در یک فرسنگی سر چشمه می‌گرفت و آب آن اندکی شور بود. روستا آب انبار بزرگی داشت که آب باران در آن ذخیره می‌شد و در تمام فصول سال آب داشت. پیش از اتمام آب آن بارندگی آغاز می‌شد. قلّه کوه‌های شرقی سپیدپوش بوده و تا آغاز تابستان تا یک ماه و نیم دیگر برف‌پوش می‌ماندند.

مقداری مواد شبیه مواد مذاب خشک شده که سطح آنها مانند شیشه بود در اطراف روستا دیده می‌شد. گوسفند وحشی، گورخر، غزال در اطراف روستا یافت می‌شد. هنگام غروب دسته‌های بزرگ شغال به نزدیک روستا می‌آمد. مار، عقرب و رطیل هم زیاد بود. فاصله آن تا دوهوک ۸ فرسنگ و تا نایبند ۱۶ فرسنگ بود. راهی به بهاباد می‌رفت و ۷ منزل طول داشت. در فصل تابستان کاروان‌های کرمان، بندرعباس و خیز سر راه خود به مشهد از این روستا عبور می‌کردند.

تا نایبند دو مسیر وجود داشت. یکی مستقیماً به آن می‌رفت که دو منزل بود. راه دیگر راه غربی پر پیچ و خمی بود که ۷ منزل طول داشت. من برای دیدن این قسمت از ایران راه دوم را انتخاب کردم.

آفتاب در حال غروب کوه مرغو را روشن کرده بود. سایه‌ها رفته‌رفته بلندتر شدند. تاریکی همه جا را پوشاند و فقط قلّه کوه‌ها زیر پرتو خورشید در حال غروب طلایی بود. قلّه‌های طلایی رنگ با رسیدن به آسمان تیره بسیار زیبا بودند. آنگاه با بالا آمدن ماه کامل سپید، برف قلّه‌ها در زمینه تیره آسمان حالت شاعرانه‌ای پیدا کرد.